۴۰. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۱۰/۲۹)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - شنبه،۲۹ دی ۱۴۰۳ موضوع:

- پیش‌گفتار(چکیده)
- طریقیت حادثه سماوی اهلال هلال به دخول شهر و نفی بقاع از آن
  - نقدی بر بیان علامه تهرانی
  - تطبیق بحث روی مثال
  - تفاوت اهلال هلال با کسوف در فرض پذیرش ظاهره سماوی بودن هر دو
  - تحاشی عرف در تبعض روز نسبت به شروع ماه؛ روایت اهل بطن نخله

- اهلال هلال شخصی اماره ای بر دخول شهر شخصی
  - الف) تفکیک ادعیه عدم دخول الشهر با عدم رویة الهلال در اقبال
  - ب) فتوای زکات فطره متولد قبل از هلال؛ تقیید مسأله به لیل توسط صاحب جواهر
  - ج)استظهار اضافه حقیقی در «هلال رمضان»

- نقدی بر مبنای نوعیت شهر
  - تکثر افراد شهر نوعی در فرض اشتراک دو بلد در شب شرعی و اختلاف افق آن دو
  - عدم اختلاف آفاق در مبنای نصف النهار دحو الارض و تقویم کره

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
اشکالات نوعیت‌ِشهور.

موضوعات فرعی:
طریقیت هلال برای دخول ماه، فرق کسوف و خسوف با اهلال هلال، موضوعیت کسوف برای حکم شرعی، مثالی برای امارت‌ِکسوف، نفی اعتبار بقاع در امر تکوینی هلال، روایت اهل بطن نخله، تحاشی‌ِعرف از تبعض روز در شروع ماه، تفکیک روایات رؤیت با دخول شهر در کلام سید در اقبال، زمان وجوب زکات فطره، اضاف حقیقی در هلال ماه، تکثر افراد در فرض نوعیت، مبنای نصف النهار دحوالارض و تقویم کره

طریقت حادثه سماوی اهلال هلال به دخول شهر و نفی بقاع از آن

نقدی بر بیان علامه تهرانی

(00:07)

در مراسلات فرمودند خسوف و کسوف با خروج قمر از تحت‌الشعاع تفاوتی ندارد. حاصل فرمایش همین بود. در جلسه قبل اصل عرض من مختصر بیان شد ولی حتماً به توضیح بیشتری نیاز دارد. ببینید از نظر بحث فقهی قیاس کردن مانحن فیه به خسوف و کسوف، تمام نیست. چون یک تفاوت ظریف فنی و کلاسیکی دارد. ما که در کلاس فقه مشغول بحث هستیم حتماً باید اینها را از هم جدا کنیم. یک وقتی می‌بینیم جداکردنی است که اثر فقهی و علمی بر آن مترتب نیست، این هیچی. اما یک وقتی است که یک دقیقه‌ای است که وقتی آن‌ها را جدا کنیم آثاری بر آن بار می‌شود، اینجا نمی‌توانیم از این تفاوت غض نظر کنیم. ایشان فرمودند:

> **و المحصّل: أنّه إذا قطع النظر عن محاذاة الأرض و نواحیها المختلفة و ملاحظة اختلاف مناظر أهلها بالنسبة إلی القمر فکما أنّه لا یتحقّق خروجٌ عن تحت الشعاع، لا یتحقق کسوف أیضا[1]**

هیچ تفاوتی بین خروج از تحت‌الشعاع با کسوف. بعد فرمودند خسوف ظاهره سماویة است، در ادامه از این هم عدول کردند.

> **فإن قلت: سلّمنا ولکنّ الدلیل الشرعی قائمٌ بأنّ فی کلّ ناحیةٍ رئی الکسوف یحکم فیها بأحکام دون ناحیةٍ أُخری.**
>
> **قلنا: هکذا الأمر بالنسبة إلی طلوع القمر؛ ففی کلّ ناحیةٍ رئی خروجه عن تحت الشعاع حکم بدخول الشهر القادم، دون ناحیةٍ لم یر الخروج فیها.[2]**

«فإن قلت: سلّمنا ولکنّ الدلیل الشرعی...»؛ در کسوف دلیل داریم.

«قلنا: هکذا الأمر بالنسبة إلی طلوع القمر»؛ در طلوع قمر هم همینطور است. **«ففی کلّ ناحیةٍ رئی خروجه عن تحت الشعاع حکم بدخول الشهر القادم، دون ناحیةٍ لم یر الخروج فیها»**. این اصل حرف ایشان بود.

اساس عرض من این بود: چیزی که در خسوف و کسوف داریم این است که خود یک حادثه بیرونی موضوع حکم است. وقتی این حادثه رخ داد، این کار را بکن. اما در مانحن فیه خود اهلال هلال، موضوع حکم شرعی نیست. «اذا رایت الهلال فصم» نه یعنی هلال موضوع وجوب صوم است، بلکه یعنی «اذا رایت الهلال دخل الشهر؛ اذا دخل الشهر فصم الشهر». «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»[3].

بنابراین اهلال هلال طریق میشود برای دخول شهر. تفاوت شهر با اهلال هلال چیست؟ اهلال هلال یک حادثه است؛ یک لحظه‌ی زمانی است. امّا شهر سی روز ادامه دارد، یک قطعه زمانی مفصل سی روزه است که یک دور ِکامل قمر به دور زمین را شامل میشود. اهلال هلال امارِه این است؛ امارِه دخول این شهر است؛ امارِه این است که این قطعه زمانی بیست و نه-سی روزه آغاز شده است.

بنابراین آن چه که موضوع احکام شرعی برای صوم است، شهر است؛ نه اهلال هلال. مانعی ندارد مثل خسوف و کسوف، اهلال هلال هم موضوع حکم باشد؛ مثل دعا عند رویة الهلال. ولی صحبت ما که سر وجوب صوم و دخول شهر با ملاحظه شب و روز ِماه است، تفاوت میکند. اهلال هلال دارد کل ماه را به ما نشان میدهد. ذو الطریق ِما کل ماه است به این عنوان که الآن داخل شده است.

خب میخواهیم از این نتیجه بگیریم که خود خسوف و کسوف موضوع حکم است؛ اگر خسوف شد این کار را بکن. اما خروج قمر از تحت‌الشعاع یعنی شهر داخل شده است. اگر میگویند شهر داخل شد، اینجا است که باید بحث کنیم شهر نوعی است یا نه. اگر نوعی است، میگویند وقتی هلال شد یک فردی از این شهر محقق شده است. فردا شب فرد دیگری از شهر مبارک محقق میشود. اما اگر بگوییم وقتی اهلال هلال شد، شهر به‌عنوان یک شخص در یک سال که یک ماه مبارک دارد، داخل میشود. اگر به این صورت بگوییم دیگر نمیتوان گفت کسوف با آن یکی است. اهلال هلال ظاهره سماویة است که شهر با آن داخل میشود. وقتی شهر داخل شد بقاع در دخول شهر شخصی میتواند دخالت کند یا نه؟! لذا این با نوعیت تفاوت میکند.

---

[1] رسالة حول رویة الهلال

[2] همان

[3] البقره ۱۸۵

تطبیق بحث روی مثال

(6:00)

لذا در اینجا عرض میکنم؛ بعضی از مثالها را یادداشت کرده بودم. بعضی را می گویم خودتان بقیه اش را ادامه بدهید؛ مثلاً همه میدانیم وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام، فرزند پیامبر خدا صلیاللهعلیهوآله وفات کرد، حضرت خیلی ناراحت شدند. در روایات هست؛ حضرت ابراهیم را فدای حضرت سید الشهداء کردند. روایتش معروف است. جبرئیل آمد و گفت شما یکی از این دو نفر را انتخاب کن؛ یا حسین را یا ابراهیم را. حضرت وفات ابراهیم را اختیار کردند و حضرت سید الشهداء ماندند. لذا برای حضرت خیلی داغ سنگینی بود. در همان وقت هم خورشید منکسف شد. همه گفتند بهخاطر غم حضرت صلیاللهعلیهوآله خورشید منکسف شد! حضرت فوری به منبر تشریف بردند و فرمودند اینها دو آیه هستند و ربطی به موت احدی ندارد. شما نماز را بخوانید و کاری به این نداشته باشید. خب این معلوم است.

حالا من میخواهم بهعنوان مثال عرض کنم تا دقیقه عرض من معلوم بشود. ما میگوییم فرض میگیریم ماهی که حضرت ابراهیم وفات کردند و حضرت محزون شدند، «کل شهر انکسفت الشمس فی اوله فهو شهر الحزن». میخواهم تفاوت دو قول: «اذا انکشفت الشمس فی اول کل شهر فهو شهر الحزن» و «لَّ کهخود ِکسوف، موضوع یک عمل است با قول: «اذا انکشفت الشمس فی اول کل شهر فهو شهر الحزن» مشخص کنیم. یعنی این ماه به یاد آن حزن حضرت رسول، ماه عزا است. این مثال است، آلآن شما این دو را به عرف عرضه کنید. این ماهی که آمد خورشید منکسف شد، اما در اریان او را ندیدیم. عرف جهانی و عرف مسلمین هستند؛ اگر داریم هر ماهی که در ابتدائش خورشید منکسف شود ماه حزن است، شما میگویید چون در اریان ندیدیم ماه حزن نیست! آن جا که دیدند ماه حزن است. این جور میگوییم؟! ای چون یک ماه بیشتر نیست و آلآن خورشید در ابتدای آن منکسف شده، کسوف محقق شده، این ماه هم که همین یک ماه است، برای کل کره شهر الحزن میشود. یعنی اگر مسلمین باشند و کل بلاد مسلمانان این ادا را فهمیدند –ای فرض میگیریم که دلیل اثباتی دارند- عرف مسلمانان چطور عمل میکنند؟ العرف بابابکم. در ادله اثباتیه مسلمانان آمده «کل شهر انکسفت الشمس فی اوله فهو شهر الحزن». اینجا تفاوتش با مثال قبلی چیست؟ انکساف شمس دارد موضوع درست میکند. یعنی میگویید یک شهری داریم که حکم آن شهر این است که محزون باشیم. دارد موضوع درست میکند، نه اینکه خودش موضوع یک حکمی باشد. من باز هم نمیخواهم سر برسانم؛ میخواهم عرضه کنم و استظهار از آن با ذهن شریف خودتان باشد. فقط میخواهم تفاوت را بگویم.

بنابراین اینکه بگوییم کسوف شمس یک آثاری دارد، این آثار چیست؟ خودش میخواهند یک کاری انجام بدهید؛ خب می گوییم: کل بلد ٍبحسبه؛ در این مشکلی ندارید. اما اگر بگوییم کسوف شمس دارد یک شهر با وصف خاصی را داخل میکند، وقتی شمس منکسف شد، شهر حزن داخل میشود. شما میگویید ام که آن را ندیدیم! چون ام ندیدیم خورشید برای ام منکسف نشده لذا شهر حزن هم نیست. استظهار عرف کدام یک از اینها است؟ این برای اصل تفاوت بود.

تفاوت اهلال هلال با کسوف در فرض پذیرش ظاهره سمای بودن هر دو

(10:56)

اما مطلبی که آقا از مرحوم سید فرمودند؛ من مراجعه کردم. اینها تذکراتش خوب است.

شاگرد: اینکه بگوییم کسوف ظاهره سمایه است که خودش موضوع حکم است یا اینکه بگوییم اهلال هلال خودش موضوع نیست، اما درعینحال جوابی برای این مطلب نشد که هر دو ظاهره سمایه هستند. یعنی بحث این بود که فرق بگذاریم و بگوییم یکی از آنها ظاهره سمایه است؛ ولی این مطلب سر نرسید و هر دو ظاهره سمایه شدند. در نهایت خودش یکی خودش موضوع حکم است و دیگری اماره بر موضوع حکم است.

استاد: در آن جلسه گفتم که همان جا هم یک تفاتُمّایی آمده بود. من آن را بیان کردم و ادامه ندادم. یعنی پذیرفتم که در ظاهره سمایه بودن شریک باشند، اما تفاوت آن در بحث فقهی را چه کار می‌کنید؟! سلّمنا که هیچ تفاوتی ندارند اما در این جهت تفاوت دارند؛ کسوف خودش موضوع است ولذا آفاق دخالت می‌کند. اگر اهلال هلال ظاهره سمایه است، سبب دخول شهر است، شهر چندتا دخول دارد؟! حالا بیا برسیم؛ بنا بر نوعیت که روشن است؛ می‌گویند دو-سه فرد است و هر فردی از نوع برای خودش یک دخولی دارد. دخول شهر در اینجا امروز است، دخول شهر کابل چون در شرق ما بودند و ندیدند، فردا است. این چه مشکلی دارد؟!

تحاشی عرف در تبعض روز نسبت به شروع ماه؛ روایت اهل بطن نخله

(13:11)

ببینید مرحوم آقای خوئی وقتی از موسوعه اولی ِایشان جواب دادند، پذیرفتند. در صفحه هشتاد، بعد از اینکه خروج از تحاللشعاع ظاهره سماویه است، میفرمایند: «هذا ما أردنا من حدیث بدایة الخروج لبدایة الشّهر»؛ وقتی از تحاللشعاع خارج شد شهر آغاز میشود اما محاسبه از چه زمانی است؟ «أمّا بدایة الحساب»؛ یعنی بگوییم ماه بهعنوان تقویم آغاز شد، «فالبدّ أن تكون من أوّل اللّیل لیلة الرؤیة»؛ اول شب شروع حساب است.

اصلاً در عرف عرب یک جور تحاشی داشتند که روز را تکه کنند. الآن هم عرف عام دنیا همینطور است. شما ببینید عرف عام میپذیرد که بگویند امروز تا ساعت هشت صبح یک شنبه باشد و بعد از آن دوشنبه باشد! ابا ء دارند. یعنی وقتی میخواهند به یک عنوان واحد به یک روز برچسب بزنند، از تکه کردن آن تحاشی دارند. عرف عرب هم همینطور بوده. همین امروز دیدم؛ در صفحه روایت عمر بن یزید -اهل بطن نخله- بود؛ حضرت فرمودند:

> **إن المغيرية يزعمون أن هذا اليوم لهذه الليلة المستقبلة فقال كذبوا هذا اليوم لليلة الماضية إن أهل بطن نخلة حيث رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام[1]**

در «قد دخل الشهر» نزاعی مطرح بود. در لسان العرب و تاج العروس هم آمده بود. جالب است، در همان صفحه[فدکیه] هم اضافه کردم، ذیل کلمه «فلتة» است. بحث مفصلی میآورد پیرامون قول خلیفه ثانی که «انّ بیعة ابی بکر کان فلتة وقی الله شرها». میگویید که این «فلتة» به چه معنا است. در لسان العرب برای بیان معنای «فلتة» دو-سه وجه میآورد. تا اینجا که میگوید

> **و الفلتة: آخر لیلة من الشهر. و قیل: الفلتة آخر یوم من الشهر الذي بعده الشهر الحرام[2]**

بعد می‌گوید: چرا «فلتة» می‌گفتند؟ چون عرب خون داشتند و ناراحت بودند. یک دفعه می‌دیدند تا حال تحمل کرده‌اند، الآن است که ماه حرام شروع می‌شود و دیگر دستشان بسته می‌شود. آن لحظات آخر حمله می‌کردند؛ «يَعَيرون/ يُغيرون»؛ حال ای آن غیرتشان به جوش می‌آمد ای اغاره و حمله می‌کردند برای شبیخون زدن. این کارشان بود. نکته‌ای که جالب است، این است که می‌گوید وقتی هلال را می‌دیدند، ولو هلال را دیده بودند اما تا شمس غروب نکرده بود، حمله را انجام می‌دادند. یعنی تحاشی این معنا نزد عرب عرفی بود. در تفسیر عیاشی دارد که امام علیه‌السلام در تفسیر آیه فرمودند: «ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ يعني صيام رمضان، فمن رأى هلال شوال بالنهار فليتم صيامه»

[3]؛ یعنی روز را تکه نکنید. درست است که هلال شوال را در روز دیدی، اما این روز تکه شدنی نیست. این سی ام ماه مبارک است و روزه سی ام هم واجب است. پس تا غروب، سی ام است. ولی هلال هم هست. لذا در لسان العرب تصریح می‌کند که تا غروب شمس نبود، آنها حاضر نبودند بگویند شهر حرام داخل شد. یعنی بدایة الحسابشان از غروب بود. ولو قبلش هلال را دیده بودند.

خب سؤال این است که وقتی هلال را دیده بودند، وقتی می‌گویند این هلال هلال ماه رجب است، هلال شوال است، این اضافه اضافه مجازیة است؟ ای نه، اضافه حقیقیه است؟ اگر اضافه مجازیة است، دخول شهر هم حقیقی می‌شود. بدایة الحساب با دخول شهر یکی می‌شود. اما اگر هلال شوال حقیقی است، بدایة الحساب آن از اول شب است چون می‌خواهند تکه نکنند؛ روز قبل و شب بعدی را تکه نکنیم؛ اگر برای این حجت است که می‌خواهند تکه نشود شما چه مشکلی دارید که بگویید هلال شوال هلال حقیقی است؟! لذا لازمه اش این می‌شود که اگر بر فرض حدیث بیاید که «لاتنظر الی هلال شوال»، اگر بگوییم هلال شوال یعنی به هلالی که در ماه شوال حلول کرده نگاه نکن، اگر هلال را قبل از غروب آفتاب دیدی مانعی ندارد که به آن نگاه کنید. چون مجازاً هلال شوال است. هنوز باید صبر کنید تا غروب آفتاب بشود؛ تازه «دخل الشهر». اما اگر بگویید حقیقی است؛ یعنی هلال، هلال شوال است، «لاتنظر» آن را می‌گیرد و نباید به آن نگاه کنیم. ولو هنوز به دخول شهر محاسبی مانده است. اینها نکات مهمی است. خب حال که اینها را عرض کردم، به فرمایش سید می‌رسیم.

شاگرد: خود خورشید گرفتگی یک امر نسبی است. یعنی جوری بشود که نور خورشید دیده نمی‌شود. نسبت به بقاع مختلف فرق می‌کند. به خلاف اهلال هلال که وقتی می‌چرخد از تحت‌الشعاع خارج می‌شود.

استاد: نه، شما به این صورت تفسیر می‌کنید. من به این صورت می‌گویم که خورشید گرفتگی «حیلولة القمر بین الارض و الشمس» است. این تعریفش درست نیست؟!

شاگرد: این یک نحو خروج از معنای عرفی است.

استاد: کجا خروج است؟! اتفاقا الآن در همه دنیا وقتی می‌خواهند بگویند کسوف چیست، می‌گویند ماه بین زمین و خورشید می‌آید و نور خورشید گرفته می‌شود. نمی‌گویند وقتی ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم اینجا تاریک شده است.

شاگرد: فرق می‌کند یک جا گرفته می‌شود یک جا گرفته نمی‌شود.

استاد: گرفته شدنش که مطلق است. اینکه کجا این گرفتگی را ببینند خارج از آن حیلولت است.

آن چه که جالب است، این است: در این بحث لطائفی هست. ما نمی‌خواهیم از واضحات عبور کنیم. واضحات، تحاشی عرف از تبعّض روز و شب است. یک برچسب می‌زنند؛ شب اول است و تمام. نه اینکه دو ساعتش برای ماه قبل است. خود عرف عرب هم غیر از ادله «اتمّوا الصیام الی اللیل»، از

این معنا تحاشی داشتند که یک شب را تبعض کنند. اما اینکه چطور شد بین روز خوردند، بعدا به آن میرسیم.

---

[1] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ۸ ؛ ص۳۳۲

[2] لسان العرب ؛ ج ۲ ؛ ص۶۷

[3] تفسير العيّاشي نویسنده : العياشي، محمد بن مسعود جلد : ۱ صفحه : ۸۴

اهلال هلال شخصی امراه ای
بر دخول شهر شخصی

الف) تفکیک ادعیہ عند دخول الشہر با عند رویۃ الہلال در اقبال

(21:15)

مرحوم سید چہ کار کردہاند؟ آن چہ کہ آقا در جلسہ قبل اشارہ کردند، صفحہ چہل و دوم چاپ قدیم [از کتاب] اقبال است. سید میفرمایند:

> **فصل فيما نذكره من الأدعية عند دخول شهر رمضان؛اعلم أن هذه الدعوات ولو ذكرناها عند دخول أول ساعة من أول ليلة منه كان ذلك الوقت قد ضاق عنه لأن بدخول الليل تجب صلاة المغرب و يتصل ما يتعقبها من المهمات و الدعوات و الصلوات و المندوبات فلم أجد للدعاء إلا دعاء لدخول الشهر المشار إليه أقرب من هذا الموضع الذي اعتمدت عليه.[1]**

«اعلم أنّ هذه الدعوات»؛ کہ برای دخول شہر رمضان است، «ولو ذكرناها عند دخول أول ساعة ...فلم أجد للدعاء إلا دعاء لدخول الشهر المشار إليه أقرب من هذا الموضع الذي اعتمدت عليه»؛ در سر رساندن این عبارات دو-سہ وجہ هست، من نمیخواهم وارد آن بشوم. خب عنوان باب چہ بود؟ «الادعیہ عند دخول شہر رمضان». «دخول شہر» نزد سید در اینجا وقت غروب است. وقتی است کہ باید نماز مغرب را بخوانیم. پس هلال چہ شد؟! جلسہ قبل گفتم رؤیت هلال بین این ساعات است، این چہ میشود؟

ایشان یک باب دیگری در صفحہ هفدهم دارند؛ «فصل فيما نذكره من الدعوات عند رؤية هلال شهر رمضان». پس در اقبال دو باب داریم. یکی دعا وقت دخول لیل است؛ تعبیر سید «وقت دخول شہر رمضان» بود؛ یعنی بالحساب کہ سید فرمودہ اند. یکی «دعا عند رویۃ الہلال» بود. خب هلال قبلش است یا بعدش است؟! شرط نکردهاند کہ حتماً بعد از شب باشد. دعاها را میآورند. دعاهایی کہ میآورند خیلی جالب است. مثل از امام کاظم علیهالسلام میآورند: «إِذَا رَأَيْتَ الْهِلَالَ فَقُلِ اللَّهُمَّ قَدْ حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ». اینها مضامین روشنی است. با بدء الحساب مشکلی نداریم؛ توجیهپذیر است. اما صحبت سر ادبیات و لحنی است کہ دارند ادا میکنند.

---

[1] إقبال الأعمال - ط القديمة نویسندہ : السيد بن طاووس جلد : ۱ صفحہ : ۴۲

ب) فتوای زکات فطرہ متولد قبل از هلال؛ تقیید مسأله به لیل توسط صاحب جواهر

(24:14)

من جامع المسائل ِحاج آقا یادم بود، بعدا ً قیدی که در جواهر آمده سبب شد عروه و منهاج و اینها تغییر پیدا بکند لسان فتاوا. فتوایی که اصحاب تا صاحب جواهر داشتند، این جور می‌گفتند: اگر تا زمان هلال شوال بندهای آزاد بشود یا مولودی متولد بشود واجب است فطریه او را بدهند. اگر بعد از هلال متولد شد، دیگر فطریه او واجب نیست. با قیدی که صاحب جواهر زدند، عبارات منهاج تغییر پیدا کرد و آثارش هنوز مانده است. در منهاج مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای حکیم و بعدش نگاه کنید؛ می‌گویند «اذا اسلم الکافر قبل الهلال». ولو مسأله اول را تغییر داده‌اند و گفته‌اند «دخول اللیل» چون صاحب جواهر به متن شرایع قید زده‌اند. صاحب شرایع «وقت الهلال» گفته بودند؛ در فتوا هم همینطور بود؛ می‌گفتند اگر قبل از هلال شوال متولد شد فطریه اش واجب است. اگر بعدش متولد شد واجب نیست. صاحب جواهر فرمودند یعنی شب!

خب حالا اگر بعد از ظهر اهلال هلال شد؛ از نظر حکم شک ندارید که اگر ساعت سه بعد از ظهر همه هلال شوال را دیدند، بچه ساعت چهار متولد شد، بقیه روز شهر مبارک است. هنوز شهر خارج نشده است. به چه حسابی؟ به این حساب که روز تبعض بردار نیست. بنابراین تا دم شب حساب می‌شود. همانطوری که صاحب جواهر قید زدند. اگر بچه متولد شد واجب است فطریه او را بدهیم. اما لسان لسان هلال بود. الآن اگر هلال شوال در بعد از ظهر دیده بشود، در وقت رؤیت هلال دعای هلال می‌خوانید یا نمی خوانید؟!

تفاوتها را ببینید. سید گفتند «عند دخول الشهر»، اصلا ً اسمی از هلال نبردند. گفتند شب است و فوری باید نماز مغرب را بخوانید و وقت ضیق است، ما اینها را می‌آوریم. اما وقتی رؤیت هلال را می‌گویند، نگفتند ضیق است، لذا دعاها را آورده‌اند. مضامینی هم که بود خیلی جالب بود. فرمودند «إِذَا رَأَيْتَ هِلَالَ شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تُشِيرُ إِلَيْهِ وَ لَكِنِ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ»[1]. در آن روایت دارد «إِذَا رَأَيْتَ الْهِلَالَ فَاتَبْرَحْ وَ قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ...»[2].

[1] إقبال الأعمال - ط القديمة نوى سندة : السيد بن طاووس جلد : ١ صفحة : ١٨

[2] الكافي , جلد٤ , صفحة٧٦

ج)استظهار اضافه حقیقی در «هلال رمضان»

(27:17)

الآن عرف بیابکم؛ مغرب است و هنوز شب نشده، روی حساب مشهوری که در جلسه قبل گفتم هنوز اذان نگفته اند؛ هر کسی این حدیث را بخواند «إِذَا رَأَيْتَ الْهِلَالَ فَالَ تَبَرَّحْ وَقُلِ..»، می‌گوید من که هلال را دیدم، هنوز ده دقیقه تا مغرب مانده است؟! «لاتبرح» یعنی من تکان نمی خورم [و «و قل» باید در شب باشد]؟! این جور به ذهنش می‌آید؟! ای نه، اصلاً ذهنش سراغ اینها نمی‌رود. چون هلال شهر رمضان را حقیقی می‌داند. نه یک تعبیر مجازی. یعنی هلال باید برای ماه مبارک باشد تا تو باید بایستی و دعا بخوانی. لذا تا آن را دید، دعا را می‌خواند.

خب سؤالی که نیازمند مراجعه به ارتکاز متشرعه است، این است که وقتی هلال را در ساعت سه دیدند؛ سه بعد از ظهر هلال شوال را دیدند، کسی که این حدیث را دیده چه کار می‌کند؟ عرف عام چه کار می‌کنند؟ الآن بعد از ظهر سی ام ماه مبارک است. ساعت چهار هلال درست شده بود و آن را دیدند. زیاد هم دیده شده است. در فدکیه صفحه‌ای به نام رؤیت هلال در روز هست. مفصل است. اینجا «لاتبرح» شامل حال او می‌شود یا نه؟ اگر بگوییم واقعاً هلال شهر است، «لاتبرح» او را می‌گیرد. اما اگر بگوییم یک مجازی برای دخول بود، «اذا رایت الهلال» یعنی باید شهر داخل شده باشد تا تو دعا را بخوانی. اگر این جور باشد نمی‌تواند بخواند. به گمانم نزدیک غروب، متشرعه تردید نمی‌کنند. نمی‌گویند هنوز ده دقیقه مانده است. به گمانم یک نفر تردید نمی‌کند. شما هم که می‌گویید سید گفته اند صبر کنید، سید اینجا را نگفته اند. آن جا زمانی است که می‌گویند دعا عند دخول الشهر است. اگر این جور باشد طبق ضابطه مانعی ندارد. اما اینجا که می‌گویند دعای رؤیت هلال بخوان، می‌گویند اگر زوال حمره نشده و هلال را دیدی، صبر کن بعد بخوان؟! گمان نمی‌کنم با این فاصله اندک اینطور بگویند. ولی فاصله بیشترش را نمی‌دانم. چون می‌خواهم فضای ذهن شخصی را به فضای بحث تحمیل نکنیم. بلکه دنبالش می‌رویم تا مطمئن بشویم.

شاگرد: تلازم دارد که ماه هم از همان موقع شروع بشود؟ شما می‌فرمایید اگر اضافه حقیقی باشد... .

استاد: من از اضافه حقیقی برای شخص استفاده می‌کنم. من می‌خواهم بگویم وقتی شما در ساعت سه بعد از ظهر هلال را دیدید، می‌گویید هلال شهر است. هلال که چندتا نیست. این هلال، هلال شهر است ولو ساعت چهار ما است. خب الآن برای عده‌ای دیگر غروب است. همین هلالی که من می‌بینم و برای آن هایی که وقت غروبشان است و همین هلال را می‌بینند، شخص است. من می‌خواهم از اینکه شما رؤیت هلال را به‌عنوان یک پدیده به محاسبه از شب بندش نمی‌کنید، استفاده کنم که هلال و رؤیت آن و وجودش، شخصی ای است که دخول شهر بر آن متفرع می‌شود. پس دخول شهر هم به‌عنوان امری که صرفاً بر اهلال هلال متفرع است، شخصی است. ولو نسبت به بقاع از سر ناچاری آن را نوعی بکنید. محاسبه را تغییر بدهید و .... این منظور من است.

نقدی بر مبنای نوعیت شهر

تکثر افراد شهر نوعی در فرض اشتراک دو بلد در شب شرعی و اختلاف افق آن دو

(31:12)

شاگرد: [آیا] تصور تعدد دخول در شهر شخصی مشکل است؟

استاد: نه. فعلاً لبه ی عرض من بر سر نوعیت است. حالا به فرمایش شما می‌رسیم؛ در اینکه شهر دخول تدریجی داشته باشد. قبلاً هم صحبتش شد که هلال شخصی است یا نوعی است. دخول تدریجی آن هم مشکلی ندارد ولی باید تا آخر با شخصیت ِمستمرّالدخول بمانیم. آثارش تفاوت می‌کند. با نوعیت یک چیز است. مطلبی که الآن عرض می‌کنم این است که مشکلی ندارم یک شخص گسترده باشد؛ سؤال‌هایی که قبلاً هم مطرح شد؛ زید دیروز با زید امروز دو فرد از یک نوع است؟ یا یک فرد از یک نوع است؟ جواب سریع همه این است که زید دیروز با زید امروز یک فرد از یک نوع هستند. دو فرد نیستند. زید و عمرو هستند که دو فرد هستند. زید و پسرش هستند که دو فرد هستند. ولی خودش یک فرد است. خب پس چطور زید دیروز و امروز است؟! یعنی زید جوری است که در زمان منبسط است. ولو یک شخص و یک فرد است اما منبسط است.

حالا همچون چیزی در شهر ممکن هست یا نه؟ شهر سی روز است، دخول آن نسبت به بقاع، قطعه‌ای از زمان باشد تدریجی. کل ماه در یک بیست و چهار ساعت دارد برای کل کره داخل می‌شود. این مشکلش چیست؟ تا این اندازه مشکلی ندارد ولی نکته سر این است: بعد از اینکه می‌گویید ماه در بیست و چهار ساعت داخل شد، بعدش هم باز شخص هست یا نه؟! اگر شخص است پس چطور امشب شب پنجم این است و برای دیگری شب ششم است؟! برای کابل شب پنجم است ولی برای ما شب ششم است!

شاگرد: منافاتی ندارد. در خصوصیاتشان متفاوت هستند. همانطوری که دخولش منبسط است، اینها هم منبسط هستند.

استاد: علی ای حال از اول تا آخر همه متفاوت می‌شوند؟! خلاصه زید در اعضائش یک وحدتی می‌خواهد. جایی که مشترک هستند و می‌گویید شخص، در آن محقق است، امشب در این شخص شب لیلة القدر هست یا نیست؟!

شاگرد۲: نیست، چون خود لیلة القدر هم بیست و چهار ساعت است. مثلاً این جلسه یک جلسه است، کسی زود آمده و نیم ساعت در این جلسه هست و دیگری دیر آمده و بیست دقیقه در جلسه است. بگویید چطور یک جلسه‌ای است که هم شامل نیم ساعت و هم شامل بیست و دقیقه است؟! قابل جمع است.

استاد: بله، اما صحبت بر سر جای نزدیکی است که می‌خواهید یک شب را دو تا بگویید.

شاگرد۲: دخولشان بعد از بیست و چهار ساعت بوده، مشکلی ندارد.

استاد: ببینید الآن کابل با ما یک شب است؛ اتفاقا نکته‌ای که در نوعیت هست این است که چرا نوعاً اذان در نوعیت مشکلی ندارند و آن را قبول می‌کنند؟ به این خاطر که می‌گویند دو شب است. دیشب کابل ندیدند و سی ام بود. در قم دیدیم، لذا شب اول ما است. خب همین جور جلو می‌رویم؛ شب پنج ما است و شب چهارم آنها است. ببینید چون دو شب است مشکلی ندارند. شب اول، شب دوم و ... . اما همین نکته را در بالای که در یک شب هم با هم شریک هستند بگویید. شب ججرافیایی منظورم نیست، یعنی برچسب‌شان. فرض بگیرید در قم رؤیت هلال شده، مثلاً در اراک و کرمانشاه یا ایلام هم رؤیت هلال شده و در شب با ما شریک هستند. سؤال این است: مگر الآن نمی‌گوییم برای هر دو ما شب پنجم است؟! آیا وقتی غروب ما شد و روز پنجم تمام شد، روز اراک هم تمام شده یا هنوز باید پنج دقیقه دیگر صبر کنند تا غروبشان بشود؟ در اینجا که برای ما امر صوم آمد و حرام است چیزی بخوریم، در اراک هم حرام است چیزی بخورند یا نه؟ هنوز نیامده است. خب هر دو ما شب پنجم است، اما نسبت به بقعه ما، دو افق دو حکم را آورده است. این را چه کار کنیم که در یک شب دو فرد هست؟! خلاصه افق قم با افق اراک دو فرد از یک نوع است یا یک فرد از یک نوع است؟!

شاگرد۲: وقتی صحبت از شخصی است، دیگر صحبتی از برچسب های شب و روز نمی‌آید تا آنها را مفرِّد بگیریم. همان دور قمر شخصی است؛ اینکه برچسب هایی زده می‌شود، احکامی که روی این برچسب ها می‌آید متفاوت می‌شود. حالا چه پنج دقیقه و چه روزهای ماه باشد.

استاد: شما روی مبنای نوعیت جلو بیایید تا به شخصی بیاییم. در مبنای نوعیت، افق قم و افق اراک دو فرد از یک نوع هستند؟! ولو هر دو شب پنجم‌شان باشند. دو فرد از یک نوع، یعنی دو تا رمضان است. چرا؟ چون آن جا امر «صُم» را می‌گویند ولی اینجا هنوز نمی‌گویند؛ «کلوا و اشربوا» دارند. اینجا غروب شده و می‌گویند «افطر»، اما آن جا چون هنوز غروب نشده، نمی‌گویند. بنابر نوعیت چون احکام مختلف است، با اینکه افق قم و اراک در شب پنجم هستند، دو فرد از یک نوع ماه مبارک هستند؟ یا یک فرد هستند؟

شاگرد۲: باید بگویند دو تا است.

استاد: بله، چون نوع است. چرا طبق مبنای نوعیت قانع می‌شوند؟ چون می‌گویند آن جا شب چهارم است و اینجا شب پنجم است. خب مشکلی ندارد، او که دیشب ندیده است! ولی خب ما در قم و اراک که هر دو دیده‌ایم؟! الآن هم هر دو در شب پنجم شریک هستیم، ولی احکام متفاوت است و افقمان فرق دارد. این دو افق دو فرد از یک نوع است یا یک فرد از یک نوع است؟ در نوعیت مشکل پیدا می‌شود.

شاگرد: با حفظ نوعیت می‌گویند فرد اراک هنوز شروع نشده است.

استاد: دو فرد را که قبول کردید.

شاگرد: بله، ولی درحال‌حاضر دو فرد نیست. یعنی طول می‌کشد تا فرد بعدی بیاید.

استاد: بله، حرفی نیست.

شاگرد: می‌خواهم عرض کنم که حرف آنها خیلی خلاف ارتکاز هم نمی‌شود. یعنی با حفظ مبنای نوعیت می‌توانند این را توجیه کنند.

استاد: ببینید پس فقط شب چهارم و پنجم نشد که نوعی شد. پس شب پنجم هم صد تا فرد دارد. مثلاً اراک و کرمانشاه، دو فرد هستند ای یک فرد هستند؟ اگر دو فرد هستند، پس همین شب پنجم ماه مبارک صدتا، پانصدتا فرد دارد که به تدریج دارند جلو میروند. به فرمایش شما افقها آنها را به وجود میآورند، ولی همه شب پنجم هستند. شب پنجمی در این زمان هستند که افراد طولی هستند.

فردی که میخواهد منبسط بشود، ما مشکلی نداریم که برچسب ها زده بشود. اما شما میگویید یک شب بیست و چهار ساعته شخصی داریم، لذا این بیان فرق میکند. دو تا نشد. فرض در این است که ما میخواهیم یک دوئیتی بیاوریم؛ دوئیت در عدد. برای مثل لیلة القدر میگویید یک شب پیوسته بیست و چهار ساعته است ای من، دو شب لیلة القدر است؟ خلاصه دو را میآوردی ای یکی است؟ اگر میگویید دو تا است ولی چون شخص واحد است مشکلی ندارد. ای میگویید یکی است که بهصورت تدریجی به ظهور میآید. اگر میگویید یکی است که بهصورت تدریجی به ظهور میآید، نعم المطلوب است. بعداً میخواهم عرض کنم که همین بیان در نصف النهار شخصی میآید. البته با یک توضیحٌ مّا.

ذیل جلسه قبل مطالبی را فرستادهاند؛ بهعنوان نقد مطالب جلسه دوشنبه قبل. نشد بهصورت نقل قول در صفحه فدکیه بیاورم. بین فرمایش ایشان هر چه به ذهنم میآید گذاشته ام. همان جا این را عرض کرده م؛ وقتی در این فضا میخواهید اینها را گستردهٔ کنید، با تقریرات خیلی خوبی میتوانید عالم باطن و ظاهر را مرتبط کنید. بعضی از تقریراتش را آن جا آوردم. بعضی از آنها را در مباحثه وارد نشده بودیم. دیدم چون ایشان فرمودند اشارهای را عرض کردم.

نکته مهم در مانحن فیه این است که در شخص، دو بیاوریم ای من. اگر عدد دو را بیاوریم، فضای بحث طوری میشود که دوباره نیاز داریم این دو را جا بیاندازیم. ببینید دوهایی در طول هم هستند. زید دیروز با زید فردا دو زید است؟ ای همان زیدی است که دارد کِش پیدا میکند؟ یک وجود لغزنده سیّالِ کِش پیدا کنندهٔ، تفاوت دارد با اینکه ادبیات شما این بشود که زید دیروز و زید امروز، دو زید هستند. دو زید نیست. این طولی بود. حالا به وجودات عرضی میروم. همین وجود پخش را در عرضی بروی؛ دست راست زید با دست چپ زید دو زید است ای یک زید؟ یک زید است. میگویی خب زیدی که سوزش را در دست راست احساس میکند، با زیدی که در دست چپش سردی را احساس میکند، یک زید است ای دو زید است؟ اگر یک زید است پس چطور دو ادراک دارد؟! میبینید که اینها قابل جواب است. زید دو دست دارد و در اعضاء پخش است، ولی این اعضاء، وحدت و شخصیت او را مثلم نمیکند. لذا تا آخر کار اگر میخواهیم با حفظ تشخص جلو برویم، من هیچ حرفی ندارم. با هم جلو میرویم و به گمانم کاملاً سر میرسد. اما اگر بخواهیم نزدیک ادبیات نوعیت برگردیم –یعنی بگوییم خب دو شب است و چه مانعی دارد؟!- دوباره حرفها بر میگردد.

شاگرد: اگر سر برسد بقاع مهم میشود و دیگر سراغ نصف النهار واحد نمیرویم.

استاد: سراغ شخصی میرویم. مطالب خوبی در اینجا هست.

عدم اختلاف آفاق در مبانی نصف النهار دحو الارض و تقویم کره

(44:17)

این مقدمه‌ای برای فردا باشد. دیروز فرصتی شد و نشستم ببینم چطور می‌شود؛ روی فرضی که من عرض کردم اگر نصف النهار دحو الارض را میزان قرار بدهیم، کجا با مشکل برخورد می‌کنیم؟ همانی که آقایان مناقشه می‌کردند و من عرض کردم باید پیدا کنیم. فی الجمله به دنبالش رفتم تا پیدا کنم. سه-چهار وقت را در نظر گرفتم. ساعت دوازده نصف النهار دحو الارض؛ ساعتها چندتا است؟ این برای همه جا که یکی است و یک ساعت است. اما ساعتهای محلی در بلاد متعارفه ای که ما داریم، شرق استرالیا و جزیره نیوزیلند، حدود هشت ساعت و نیم یا نُه ساعت قبل از مکه می‌شود. یعنی وقتی دوازده ظهر نصف النهار دحو الارض است به اضافه هشت و نیم می‌شود، هشت و نیم شب می‌شود.

شاگرد: فرمودید قبل از نصف النهار.

استاد: شرقی است؛ ساعتش جلوتر می‌شود. یعنی الآن مکه ظهر است، آن جا غروب کرده است. شبشان است. الآن ساعت ده صبح ما است، ساعت ژاپن چند است؟ سه بعد از ظهرشان است.

بنابراین از طرف شرق، ساعت محلی ای که داریم هشت و نیم تا نه ساعت تفاوت است. این نه ساعت را در طرف شرق داریم. در طرف غرب، تا غرب آمریکا می‌رود. حدود دوازده ساعت می‌شود.

شاگرد: نصف النهار مکه تقریباً از غرب آمریکا در می‌شود. از آلاسکا و ... .

استاد: بله، دوازده‌ی که من گفتم برای خود نصف النهار دحو الارض است. نسبت به خود آن گفتم. تا به خط زمان دحو الارض برسیم هنوز مانده است.

شاگرد۲: اگر خط زمان را پشت نصف النهار بگیریم -کما اینکه روز بعدی از دوازده شب شروع می‌شود- اما اگر صد درجه به سمت شرق بگیریم، تقریباً بین چین و ژاپن می‌شود لذا سمت نیوزلند فردا حساب می‌شود نه امروز. یعنی مشکلاتی که پیش می‌آید به این خاطر بود که خط زمان پشت نصف النهار بیافتد. اما اگر خط زمان دون درجه فاصله باشد، فردای آنها می‌شود. یعنی باز مشکلی پیش نمی‌آید. یعنی دو روز نمی‌شود و یک روز می‌شود.

استاد: فعلاً این را جواب بدهیم؛ شما که زوال مکه و نصف النهار مکه را می‌گویید، ساعت صفر این ساعت کجا است؟

شاگرد: مقابلش است.

استاد: چراهای ندارد که مقابلش را بگیریم. یعنی ما که الآن میخواهیم ساعت جهانی درست کنیم، میزان ساعت دوازده دحو الارض است، صفر این ساعت، مقابلش میشود.

شاگرد۲: ام میگوییم زوال نصف النهار مبدء، کل کره یک روز است. میخواهم بگویم چرا اسم آن را دوازده بگذاریم؟ اسم آن شش باشد. چون روز بعدی شش ساعت بعدش شروع میشود. طبق معیار شرعی که روز بعدی از غروب شروع میشود، شش ساعت بعد صفر ام میشود. پس بگوییم ساعت هجده که زوال هر نصف النهاری میشود.

شاگرد: طبق روایات دوازده ساعت شب و دوازده ساعت روز بود.

استاد: ایشان با دوازده مشکلی ندارند. میگویند چرا میگویید ساعت دوازده زوال است؟! به جای دوازده، شش بگویید. بگویید سر ساعت شش نصف النهار مکه زوال است. چرا دوازده؟! حال به فرمایش ایشان میرسیم. وقتی به منزل رفتید محاسبه کنید و ببینید مجموعاً در کجا به مشکل میخوردید که بهطور قطع به انشائات طولی محتاج باشیم. با بیانات در ذهن من بود سر رسید که در هیچ موردی محتاج حتمی و صد در صدی به انشائات طولی نشویم. ولو در انشائات طولی مشکلی نبود.

والحمد لله رب العالمین